

عناصر تشکیل دهنده دولت

از: علی اکبر امینی

در تعریف دولت یادآور شدیم که به اعتقاد حقوقدانان سه عنصر: قلمرو، جمعیت و حاکمیت، لازمه وجود دولت است. شناخت اجمالی این عناصر تا حدی ضروری بنظر می رسد.

الف - سرزمین (قلمرو - وطن)

سرزمین فضائی محدود است که در آن دولت استقرار می یابد. از نظر حقوقی هنگامیکه سخن از سرزمین به میان می آید فقط سطح آن متبادر به ذهن نمی شود بلکه دنباله عمودی آن یعنی فضای زیرزمینی تا هر قدر که پائین برود و فضای هوائی تا هر اندازه که بالا رود مطمح نظر واقع میشود. علاوه بر آن دریائی که به سرزمین پهلو می زند و فلات قاره آن و همچنین فضای مورد قبول هر دولت منطبق با حقوق بین الملل و معاهدات نیز جزو قلمرو دولت محسوب میشود.

گاهی به جای سرزمین، وطن بکار می رود (مفهوم وطن با احساسات و مفاهیم ذهنی بیشتری عجین است) و در تعریف آن گفته شده است: «وطن در نزد اهل سیاست به معنی جایی است که هر کس به آن بازخوانده می شود (تابعیتش معلوم می شود) و حقتش در آنجا محفوظ است و خود و خویشاوندان و اموالشان از گزند (حوادث) ایمنند».

بعضی از صاحب نظران، سرزمین را با مفاهیمی همچون «آزادی»، «حق» و «عدالت» می سنجد و بین اینها رابطه نزدیکی برقرار می کنند، چنانکه «لابرویر» گفته است: «وطن بی آزادی وجود ندارد.»

وطن یا سرزمین بوسیله علائم قراردادی معین و معلوم می شود که ما آن نشانه ها را «مرز» می نامیم. مرز در حقیقت تعیین کننده حوزه اعمال صلاحیت و حاکمیت دولت و موجب تشخیص و تمیز یک حاکمیت از سایر حاکمیتها است. و به موجب عرف متداول و حقوق بین الملل همه کشورها آن را به رسمیت می شناسند. یعنی هنگامی که دولتهای عضو سازمان ملل، دولتی را به رسمیت شناختند، معنی این عمل این است که مرزهای جغرافیایی آن کشور را نیز به رسمیت می شناسند. به عبارت دیگر شناخت مرزهای جغرافیایی جزء ماهیت شناخت «دولت» است که هم مبین حوزه اعمال صلاحیت و حاکمیت دولت است و هم «سرزمین» خاصی را به آن اختصاص می دهد. معنی مخالف این سخن این است که وقتی دولت با جمعی از دولتها، دولتی را به رسمیت نشناختند در حقیقت مرزهای آن دولت را نیز به رسمیت نمی شناسند.

مرزهای دولت ها در معاهدات و قراردادهای مشخص میشود. عبور غیرمجاز عوامل خارجی از مرزها و ورودشان به محدوده کشورها از لحاظ دولت ها بسیار مهم و شدیداً خطرناک است بعضی از حقوقدانان، «اعتبار حقوقی مرزهای جغرافیایی» را مورد شك قرار داده اند. چکیده نظریات آنان این است که مرزهای جغرافیایی و قراردادی گاهی سدره «وحدت بشری» هستند. این گروه به همین سبب، این مساله را که سرزمین عنصر تشکیل دهنده دولت می باشد، به زیر سوال می برند. به نظر اینان اساساً سرزمین را در تحلیل دقیق علمی نمی توان به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده کشور به حساب آورد. البته سرزمین برای ادامه زیست مردم یک کشور لازم و ضروری است لیکن هر ضرورتی لزوماً جزء ماهیت شیئی نخواهد بود.

اگر کشوری بدون سرزمین نمی تواند موجودیت بیابد، این ضرورت هرگز دلیل بر آن نیست که سرزمین را عنصر تشکیل دهنده آن نیز به شمار آوریم. برای توضیح این مطلب یک مثال بیولوژیکی می زنند، می گویند: هوا شرط لازم برای زندگی انسان است. ولی آیا این هوایی که انسان استنشاق می کند جزء ذات انسان، یعنی عنصر تشکیل دهنده وجود او هم می باشد؟ مسلم است که خیر.

گذشته از این، اگر سرزمین عنصری ضروری و تجزیه ناپذیر برای کشور باشد، لازم می آید که هرگونه تغییری در آن، ماهیت کشور را هم دگرگون سازد. در حالی که می بینیم حقیقت امر هرگز چنین نیست^(۳)

خصائص سرزمین

در عصر حاضر سرزمین دو خصیصه عمده دارد. اولاً ثابت «است و

ثانیاً محدود».

ثابت است به این معنی که مردم به طور دائم در آن سکونت دارند، و دیگر مانند دوران های پیشین از ناحیه ای به ناحیه دیگر کوچ نمی کنند تا دولت را نیز با خود همراه ببرند. مردم در شهر و دیار خویش برجای می مانند و ملت و دولت ثابت و بابر جایی بوجود می آورند.

از طرفی، «محدود» است زیرا مرزهای مشخصی دارد که اجتماعی را از اجتماع دیگر متمایز می سازد. چنین بنظر می رسد که بعضی از محققین به علت توجه خاصی که به عامل جمعیت دارند برای سرزمین تنها نقشی فرعی قائل هستند.

از آنجائیکه سرزمین محل تجمع، تلاش، و زندگی افراد یک کشور است، از اهمیت ویژه ای برخوردار است و امروز نه تنها ارزش خود را از دست نداده، بلکه روز بروز براهمیت آن افزوده شده است، به حدی که امروز اهمیت و عظمت هر دولت تا حد زیادی بستگی به وسعت و قلمرو و ذخایر طبیعی آن دارد.^(۴)

ماهیت حقوقی سرزمین

مقصود از این اصطلاح این است که ببینیم از لحاظ حقوقی، دولت با سرزمین خود چه رابطه ای دارد.

در این باره سه نظریه مختلف وجود دارد:

● ۱ - سرزمین موضوع حق عینی دولت:

این حق را به دو طریق تعبیر کرده اند:

بعضی از مولفین حق مزبور را حق عینی مالکیت دانسته اند.

این تعبیر شاید در آن دوران که حاکمیت با مالکیت اشتباه می شد، درست بود زیرا دولت مالک سرزمین شناخته می شد.

دسته ای دیگر حق عینی مزبور را به حق حاکمیت تعبیر می کنند. این برداشت هم نادرست است. زیرا حاکمیت در رابطه با انسان مطرح می شود، نه در رابطه با سرزمین، یعنی بر انسان می توان حکومت کرد و فرمان راند، نه بر سرزمین.

● ۲ - سرزمین عنصر متشکله دولت:

طبق این نظریه سرزمین جزو لاینفک دولت است و در واقع سرزمین عین دولت و ذات دولت است. این نظریه درست نیست چون در آنصورت بایستی به محض خلقت زمین، دولت نیز خلق می شد و حال آنکه چنین نیست.

● ۳ - سرزمین «حد» یا قلمرو اعمال صلاحیت:

طبق این نظریه که ابتدا در فرانسه عرضه شد، سرزمین محل یا محیط اعمال صلاحیت و حکمرانی دولت است. بر این نظریه، ایراداتی وارد شده است از آن جمله: نظریه فوق الذکر شامل کلیه صلاحیتها نمی شود و دولت بسیاری از صلاحیت های خود را در خارج از سرزمین اعمال می کند. مثلاً دولت ها در مورد احوال شخصیه افراد و اتباع خود در خارج، اعمال صلاحیت می کنند. البته اگر از این ایراد بگذریم، چنین به نظر میرسد که نظریه اخیر، یعنی «سرزمین محل اعمال صلاحیت دولت» نسبت به سایر تعاریف واقعی تر و به حقیقت نزدیکتر است.^(۵)

بحث در مورد سرزمین (قلمرو) بدون بحث در مورد دریای ساحلی و نیز فضای بالای آن نمی تواند کامل باشد. به عبارت دیگر وقتی از سرزمین صحبت می کنیم نباید تنها آن را به خاک و آبهای داخلی یک کشور محدود کنیم، بلکه فضای بالای سرزمین و نیز آبهای که محاط بر خشکی هستند نیز جزء قلمرو دولت محسوب می شوند.

«فضا» عمدتاً در حقوق هوایی مطرح می شود و از نظر حمل و نقل و ترانزیت و ارتباطات هوایی چه در هنگام جنگ و چه در زمان صلح دارای اهمیت ویژه ای است. کشورها مطابق حقوق بین الملل حریم هوایی یکدیگر را محترم می شمارند و نقض عمدی آن در حکم یک اقدام جنکی است، و بالعکس العمل شدید و سریع دولت ها روبرو می شود. با افزایش قدرت هوایی، براهمیت «امنیت حریم هوایی» کشورها بیش از پیش افزوده شده است.

مقصود از «دریای ساحلی» آبهای متصل به خشکی است که تا حد معینی که از ۳ میل کمتر نیست، جزو قلمرو داخلی محسوب می شود و دولت همان حقی را بر آن دارد که بر خشکی داراست.^(۶)

نظریاتی را که در مورد ماهیت حقوقی سرزمین یا رابطه دولت و سرزمین نقل کردیم در مورد رابطه دولت و دریای ساحلی نیز مصداق می یابد، با این تفاوت که خشکی و زمین دارای مالک خصوصی هم هست ولی دریای ساحلی مالک خصوصی ندارد و در واقع دولت مالک آن است ولی در نهایت همان نظریه ای را که در مورد خشکی داده شد، می توان به آبهای ساحلی نیز تسری داد و آن اینکه آبهای ساحلی محل «اعمال صلاحیت» دولت است.

تابه الاو خلافيها نذير

گفت خالی خود نبوده است امتی

از خلیفه حق و صاحب همتی

مرغ جانها را چنان یکدل کند

کز صفاشان بی غش و بی غل کند

مشفقان گردند همچون والده

مسلمون را گفت نفس واحده

نفس واحد از رسول حق شدند

ورنه هر يك دشمنی مطلق بدند

در قاموس قرآن گفته شده که امت از ریشه امم به معنی قصد است و به

گروهی گفته می شود که قصد و نیت و نظر مشترك دارند^(۱۳)

این واژه در قرآن گاهی به يك فرد هم اطلاق شده است: «ان ابراهيم كان امه».

برای توضیح و تبیین بیشتر این واژه لازم است گفته شود که امت چهار بعد دارد - زمان، مکان، موضوع و نژاد

* الف - بعد زمانی: امت در اسلام محدودیت زمانی ندارد بدین معنی که امت شامل کلیه مسلمانان از آغاز ظهور اسلام تا بی نهایت می شود. امت تنها شامل جامعه اسلامی در مقطع های مختلف تاریخ نیست بلکه امت اسلام تمام مسلمانان را در طول تاریخ گذشته و آینده اسلام فرا می گیرد.

* ب - بعد مکانی: امت در اسلام محدودیت مکانی ندارد یعنی امت اسلامی شامل کلیه مسلمانان در سرتاسر جهان می شود، چه مسلمانان سرزمینها و کشورها و جوامع اسلامی و چه مسلمانان خارج از این محدوده.

* ج - بعد موضوعی: امت و برادری اسلامی محدودیت موضوعی ندارد بدین معنی که مسلمانان در همه چیز برادرند چه از جهت مادی، چه دینی، چه سیاسی، چه مذهبی و غیره. امت و برادری اسلامی دارای شمول و عمق است و در جهت و جنبه معینی تخصیص نیافته است. مسلمانان پیرو مکاتب و مذاهب مختلف اسلامی در امت اسلامی حضور دارند.

* د - بعد نژادی: امت و برادری اسلامی محدودیت نژادی، ملی، فرهنگی، زبانی، طبقاتی، حرفه ای و اجتماعی ندارد و مسلمانان از نژادها، فرهنگها، ملیتها، و زبانهای مختلف همه با تساوی کامل بخشی از امت اسلامی به شمار می آیند. امت اسلامی مانند اصول دیگر اسلام بر اصل توحید اسلامی استوار است و بهمین جهت است که امت و جامعه اسلامی، امت و جامعه توحیدی معرفی می شود. امت اسلامی از آن جهت توحیدی است که بر وحدت حاکمیت الله و وحدت بشریت و وحدت فطرت، استوار است و بنابراین بایستی از هر گونه تبعیضی که با اصل وحدت خالق، وحدت انسان و وحدت پیام الله برای همه بشر مغایرت دارد، خالی باشد.^(۱۴)

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به اینکه اعتقاد به امامت زما یکی از پایه های نظام جمهوری اسلامی ایران می داند، در حقیقت اندیشه ای فرامیلتی دارد و امت را جانشین ملت می نماید. اصل یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می گوید:

به حکم آیه کریمه «ان هذه امتکم امة واحدة و انار بکم فاعبدون» همه مسلمانان يك امتند و دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است سیاست کلی خود را بر پایه ائتلاف و اتحاد ملل اسلامی، قرار دهد و کوشش بی گیر به عمل آورد تا وحدت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان اسلام را تحقق بخشد.

و در اصل یکصد و پنجاه و چهارم می گوید:

«جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می شناسد. بنابراین در عین خود دارای کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت های دیگر از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می کند».

با توجه به نص اصول فوق می توان گفت که قانون اساسی ما در اصل و در نهاد خویش به سعادت امت اسلامی می اندیشد و در درازمدت «امت مسلمان» را مورد توجه قرار می دهد و این يك اصل پایدار است. پس ایده آل قانون اساسی تحقق امت و حکومت واحد جهانی است.

لیکن به حکم ضرورت و با توجه به دید واقع نگری، قانون اساسی به مقتضیات زمان و مکان نیز توجه دارد و بدین سبب در موارد متعدد و از جمله در اصول پانزدهم و شانزدهم و هفدهم و هجدهم به واقعیت کشور و ملت نظر می افکند.

به ویژه در اصول چهل و یکم و چهل و دوم این نکته را کاملاً تصریح می نماید:

دومین عنصر لازم برای تشکیل دولت، جمعیت است. این تصور که کشوری بدون جمعیت و یا با جمعیتی خیلی معدود و در حد چند خانوار، تشکیل شده یا بشود، نادرست است. شاید معنی این جمله نئین که می گوید «سیاست آنجاست که میلیونها نفر وجود دارند»^(۱۵) همین باشد.

لیکن تعیین میزان و معیاری برای تعداد جمعیت تشکیل دهنده يك کشور، دشوار است. امروزه بسیاری از کشورهایی که دارای جمعیتی کمتر از يك میلیون نفرند و در مقابل چین و هند جمعیتی حدود يك میلیارد نفر دارند. بنابراین تعیین میانگین و معیار برای تعداد جمعیت کشور امری محال است. اما مسلم است که اگر سرزمینی خالی از سکنه باشد، خواه ناخواه به تصرف يك دولت و یا جمعی از دولتها درخواهد آمد.

بهرحال، اولین بار «ارسطو» جمعیت را هم از حیث کمی و هم از جهت کیفی مورد بررسی قرار داد. او در کتاب سوم سیاست مینویسد:

«بسیاری کسان بهروزي هر کشور را وابسته به بزرگی آن دانسته اند... به گمان ایشان کشور بزرگ آن است که جمعیت فراوان داشته باشد و حال آنکه بزرگی را باید از روی توانایی و شایستگی سنجید نه از روی شماره... «بزرگ» و «برجمعیت» دو مفهوم گوناگونند. هیچیک از کشورهایی که در سیاست و تدبیر سرآمد دیگرانند جمعیت بیرون از اندازه ندارند. پس جمعیت هر کشور باید به آن اندازه افزایش یابد که بتواند وسائل زندگی خویش را فراهم آورد...» همین سخن در مورد وسعت سرزمین هر کشور نیز درست است.

یعنی وسعت آن (باید به آن اندازه باشد که) امکان زندگی خوش و بلندنظرانه و در عین حال معتدلی را ایجاد کند.^(۱۶)

هگل در رساله خود درباره «حکومت آلمان» تاکید می کند که نیروی يك کشور نه در توده های ساکنان و جنگ آوران آن نهفته است و نه در «اندازه» آن. ضمانت و دوام هر حکومت در تاریخ و در روح مکتون آن ملت نهفته است که قوانین را وضع و اجرا میکند.^(۱۷)

در صحت سخنان این فیلسوفان امروزه هم هیچ شکی نیست. درست است که اگر مقایسه ای بین دو کشور به عمل آوریم، در صورت تساوی شرایط، آن کشوری که جمعیت بیشتری دارد نیرومندتر است و چنانچه یکی از دو کشور شهروندان کمتری داشته باشد بیشتر در معرض خطر است، ولی امروزه سلاح های پیشرفته، قدرت جمعیت را تحت الشعاع قرار داده است. افزون بر آن، جمعیت زیاد در حال حاضر برای بسیاری از کشورها همچون سدی در مقابل هر نوع توسعه، ترقی و رشد نمایان می شود.^(۱۸)

اگر جمعیت چین، هند، بنگلادش، مصر و... به این اندازه نبود یقیناً مشکلات کمتری می داشتند. این نکته را هم اضافه کنیم که جمعیت را باید نسبت به وسعت زمین های قابل بهره برداری سنجید، نه به کل مساحت کشور. به همین دلیل است که کشورهایی مثل مصر، بنگلادش و پاکستان با وجود وسعت خاک، دارای جمعیت اضافی می باشند زیرا تراکم جمعیت آنها در مناطق قابل کشت رود نیل و دره سند بسیار زیاد است و حال آنکه نسبت به کل زمین های کشور، نرخ تراکم جمعیت چندان زیاد نیست.

ملت:

اگر مردم بصورت جمعی از هم گسسته و پراکنده به دور از هر نوع رابطه و پیوند و انسجام مجسم شوند، در آن صورت بعید است که بتوان آنها را از جمله عناصر سازنده دولت تلقی کرد. برای اینکه جمعیت جزئی از دولت و از ارکان سازنده آن محسوب شود، باید پیوندی مادی و معنوی میان مردم برقرار شود. جمعیتی را که دارای چنین علقه ای باشد، ملت می نامند.

پس «ملت گروهی از افرادند که با هم پیوندی مادی و معنوی دارند و دارای سرزمین و علائق و دلبستگیهای مشترکی هستند»^(۱۹)

این تعریف برگرفته شده از واژه nation است که در اصل به معنی زاده و نسل و نژاد است و حال آنکه ملت يك واژه عربی است که به معنی دین یا راه و روش آمده است (ملة ابراهیم) این عبارت در قرآن کریم ۱۷ بار تکرار شده و در هیچ جا معادل کلمه nation نیست.

مفهوم فوق در قرآن با لفظ «قوم» بیان گردیده است: «وقال الملا من قوم فرعون».

لازم به ذکر است که مسلمانان در اساس باید به جای ملت «امت» را قرار دهند. واژه امت در لغت به معانی گوناگون آمده است که از آن جمله است:

مرد جامع خیر، گروه و نیز جماعتی که به سوی ایشان پیغمبری آمده باشد و بیشتر در معنی اخیر استعمال می شود^(۲۰) «مولوی» این واژه را در همین معنی بکار می برد و آن را محور وحدت و یگانگی مسلمانان می داند:

الف - انحصاری بودن صلاحیت. بدین معنی که اجتماع سیاسی مزبور در قلمرو خود، در امر صلاحیت شریک نداشته باشد و اعمال صلاحیت در انحصار او باشد.

ب - خودمختاری در اعمال صلاحیت. یعنی آزادی تصمیم در چارچوب صلاحیت خاص.

ج - صلاحیت تام باشد. یعنی از حیث موضوع محدود نباشد و بتواند در باره کلیه امور اعمال صلاحیت نماید.

این ضابطه نیز گرچه بر عالیترین پایه دولت یعنی استقلال، استوار است، معذالك مستثنیات آن زیاد است و شامل کلیه دولت‌ها نمی‌شود.

۴- دولت‌ها بطور «مستقیم» (بلاواسطه) از نظم بین‌المللی کسب صلاحیت می‌کنند، در صورتیکه سایر اجتماعات غیر دولتی به طور مستقیم از نظم داخلی (یا حقوق داخلی) کسب صلاحیت می‌کنند. با این ضابطه هم خصیصه دولتی از بعضی دولت‌ها سلب می‌شود و هم بعضی اجتماعات غیر دولتی بشمار می‌روند.^{۱۶}

- آنچه را که تاکنون در مورد عناصر و اجزای تشکیل دهنده دولت بر شمرده‌ایم، جز شرایط لازم برای تشکیل دولت هستند اما کافی نیستند. چنین بنظر می‌رسد که هر دولتی علاوه بر سه عنصر فوق از ویژگیها و اوصاف دیگری نیز برخوردار است که این اوصاف تاحدزیادی جز ذات دولت به حساب می‌آیند و عبارتند از قانون و پول

اگر در تعریف و تشریح مفهوم دولت این عوامل مورد توجه قرار نگیرند، موضوع همچنان در برده ابهام باقی خواهد ماند.

- قانون

امروزه تقریباً تمام دولت‌ها شکل و فرم و صلاحیت و مشروعین خویش را از قانون می‌گیرند. قانون اساسی ضمن آنکه اساس حقانیت و مشروعیت حکومت را روشن می‌سازد، حدود اختیارات و وظایف دولت و اهداف آنرا نیز معین می‌کند و سپس در همان قانون اساسی است که دولت به معنی وسیع از دولت به معنی محدود مجزا و مشخص می‌شود.

به طور کلی تقریباً در تمام قوانین اساسی این امر پذیرفته شده که دولت (به معنی وسیع) حق انحصاری وضع و اجرای قانون را به عهده دارد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این مسئله را مورد توجه قرار داده است. در اصل هفتاد و یکم قانون اساسی آمده است:

«مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند» پس در واقع مجلس به عنوان یکی از ارکان عمده دولت، حق انحصاری وضع قانون را دارد.

در اصل پنجاه و هشتم می‌گوید:

«اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحل که در اصول بعد می‌آید، برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد.» در این اصل نیز به انحصاری بودن وضع قانون توسط قوه مقننه اشاره شده است. البته می‌دانیم که قانون اساسی برای هیات وزیران از طریق وضع و تدوین آئین نامه می‌توان گفت به نوعی حق وضع قانون در نظر گرفته است ولی شکی نیست که این آئین نامه‌ها نمی‌تواند ناسخ و یا ناقض قانون مصوب مجلس باشد و به هر حال روح قانون اساسی حاکی از این است که هیات دولت و شورای عالی قضائی و یا شورای عالی استانها که حق تهیه لایحه یا طرح یا بخشنامه را دارند، در صورتی هم که این موارد را مشمول نام قانون بدانیم، باز باید گفت که این موارد به عنوان بازوی کمکی مقننه عمل می‌کنند. نه به عنوان قانونگذاران مستقل. به هر حال امروزه اهمیت قانون هم به عنوان مجوز اجرائی در دست قوه مجریه و هم به عنوان حقی که در دست مقننه قرار دارد، به حدی است که می‌تواند یکی از عناصر سازی دولت باشد.^{۱۷}

- بودجه «پول»

«پول» به منزله خون در شریان حیاتی دولت است. در کشورهایی که به سیستم مالکیت جمعی اداره می‌شوند، مسأله تأمین بودجه و «پول» ظاهراً مشکلی ایجاد نمی‌کند مگر در سطح بین‌المللی و در تجارت خارجی. اما در کشورهای سرمایه داری مسأله تأمین بودجه همواره یکی از مباحث جنجال برانگیز بوده است. نحوه کنترل و نظارت بر اموال و دخل و خرج شرکت‌ها و بنگاههای دولتی و خصوصی، چگونگی تعدیل مالیات‌ها و سیاست‌های پولی و ارزی همواره یکی از مسائل حاد و غامض دولت‌ها بوده است و در داخل و خارج موجب برخوردها و تضادهایی شده است.

دولت‌ها در هنگام رکود و یا تورم برای جلوگیری از نارضایتی و برای

تابعیت کشور ایران حق مسلم هر فرد ایرانی است و دولت نمی‌تواند از هیچ ایرانی سلب تابعیت کند مگر به درخواست خود او یا در صورتیکه به تابعیت کشور دیگری درآید.

اصل چهل و دوم:

اتباع خارجه می‌توانند در حدود قوانین به تابعیت ایران درآیند و سلب تابعیت اینگونه اشخاص در صورتی ممکن است که دولت دیگری تابعیت آنها را بپذیرد یا خود آنها در خواست کنند.

با توجه به تعریفی که از تابعیت خواهیم آورد، قبول اصل تابعیت و ذکر آن در قانون اساسی به منزله قبول دولت خاص و ملت خاص است. زیرا تابعیت ایران تنها به ملت ایران از طریق سیستم خاک یا خون تعلق می‌گیرد و اگر اتباع خارجه اعم از مسلمان یا غیر مسلمان خواسته باشند «ایرانی» بشوند و در کشور ایران و تحت حاکمیت این کشور قرار بگیرند بایستی درخواست تابعیت کنند که در آن صورت باز هم همچون يك ایرانی از تمام حقوق برخوردار نخواهند شد.

مثلاً طبق اصل یکصد و پانزدهم نمی‌توانند به مقام ریاست جمهوری برسند. نتیجه اینکه اگر يك نفر مسلمان از کشور دیگر که در حقیقت جزء امت مسلمان است خواسته باشد به ایران بیاید بایستی قواعد و مقررات ورود و خروج به ایران را رعایت نماید و اگر خواسته باشد تبعه ایران شود باید شرایط خاصی را که قانون مدنی متذکر شده رعایت نماید.

این مسائل نشانه این است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به حکم ضرورت ولو به طور موقت ملت را می‌پذیرد.

در هر حال در طول تاریخ تفکر سیاسی از قرن شانزدهم به بعد واژه ملت ارج و ارزشی خاص یافت و نوشته‌های فیلسوفانی چون «روسو» و «لاک» موجب شد که براهمیت و مقام ملت افزوده شود. اینان با مطرح کردن این اندیشه که حکومت ناشی از رضایت و توافق عامه مردم است، به ملت مقام والایی بخشیدند. پس از آن دو، «فیخته» نیز براهمیت آن تاکید کرد. وی اظهار داشت: «ملت پدیده‌ای است الهی، واراده خداوند در خلق آن دخالت مستقیم داشته است».

هگل معتقد بود هر ملتی از خود روح و شخصیت مستقلی دارد که رهبران باید در حفظ و تقویت آن بکوشند.^{۱۵}

«تاکید براهمیت ملت» موجب شد که این پدیده نیز بسان بسیاری از واژه‌های دیگر از جاده اعتدال و سلامت خارج شود و به صورت مستمسکی در دست کسانی که برای پیشبرد مقاصد شوم خویش «کلام را تحریف» می‌کنند، درآید. چنانکه فاشیستهای آلمان و ایتالیا در قرن حاضر آتش برتری ملت خویش را شعله ور کردند و آنرا به خرمن جان انسانهای بیگناه افکندند و نامش را «ناسیونالیسم» نهادند.

ج - قدرت سیاسی (حاکمیت)

سومین عنصر ضروری برای تشکیل دولت «قدرت سیاسی» یا حاکمیت است و پاره‌ای از اندیشمندان آنرا عنصر اصلی علم سیاست می‌دانند. از آنجائیکه سایر گروههای اجتماعی نیز دارای قدرت و تشکیلات سیاسی می‌باشند، پس باید روشن شود که آیا ضابطه‌ای وجود دارد که دولت را از سایر گروهها تمیز دهد؟ به این سوال به چند طریق پاسخ داده شده است:

۱- چنین ضابطه‌ای وجود دارد و آن «حاکمیت مطلق» دولت است. بدین معنی که قدرت دولت نامحدود و عالیترین قدرت است، بطوری که از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند.

ایراد وارد بر این نظریه این است که چنین قدرتی علاوه بر آن که نمی‌تواند وجود داشته باشد با مفهوم «عامل حقوقی» نیز تناقض و تعارض دارد. دولتها خود را «عامل حقوقی» یعنی اراده محدود به قانون و حقوق، می‌دانند و حال آنکه نظریه حاکمیت مطلق دولت را فوق قانون میدانند.

۲- «حاکمیت نسبی» دولت، ضابطه تشخیص دولت از اجتماع غیر دولتی است بعضی از مؤلفین قدیمی معتقد بودند که مقصود از حاکمیت دولت آن است که دولت در داخل قلمرو خود، در رأس عناصر اجتماعی قرار گیرد و تابع هیچ مقام دولتی دیگری نباشد ولی در عین حال قدرت او باید محدود به اخلاق و حقوق طبیعی باشد.

بسیاری از مؤلفین معاصر نیز بر این عقیده‌اند که دولت با آنکه تابع هیچ مقام دولتی دیگر نیست، طرف حق و تابع حقوق بین‌الملل است.

۳- به عقیده بعضی از مؤلفین ضابطه تشخیص دولت از اجتماع غیر دولتی «استقلال» است، بدین معنی که هر اجتماع سیاسی که صلاحیت‌های آن دارای سه خصیصه ذیل باشد استقلال دارد و دولت بشمار می‌رود: